

## گزارش سبلان ۳ (۲۸ تیر ۹۶)

### بنام خداوند جان و خرد کزان برتر اندیشه برنگذرد

آب گرم معدنی سرعین ، خستگی ۲۴ ساعت حضور در قطار و خستگی ناشی از گشت و گذار در سرعین را به سرعت از تن و جان ما گرفت و خواب بسیار عمیق و شیرینی را برای ما به ارمغان آورد. طبق عادت همیشگی قبل از ساعت ۶ صبح از خواب بیدار شدم. دلم نیا مد دوستانم را از خواب شیرین صبحگاهی بیدار کنم. گاز را روشن کرده کتری راروی شعله سبز زیبای آن قرار دادم. برای صبحانه عسل و کره و پنیر از شب قبل تهیه کرده بودیم ولی نان داغ سنگگ برای صبحانه چیز دیگری است. بلافاصله از محل اسکان بیرون زدم و با ۳ عدد نان سنگگ تازه برگشتم. ساعت ۷ صبح صبحانه را آماده نموده، منتظر آقای نوری ماندیم تا از تهران به ما بپیوندند. در همین اثنا زنگ زد که از تهران به اردبیل رسیده بعد از چند دقیقه به سرعین می رسد. مشغول جمع و جور کردن وسایل بودیم که ایشان رسیدند. صبحانه را باهم خوردیم. به اتفاق آقای نوری از محل اسکان جهت تهیه مقداری مواد خوراکی برای شام امشب و... خارج شدیم. در سرعین مواد غذایی و میوه به وفور یافت میشود اما مثل همه جاهای توریستی بشدت گران است (سرعین واقعا سرگردنه است). بهر حال مواد غذایی لازم را تهیه و برگشتیم. در این اثنا الیاس راننده لندرووری که دیروز برای حرکت به پناهگاه تدرک دیده بودیم زنگ زد که آماده حرکت است (۸/۳۰). چون در حال خرید نان و پنیر و گردو برای شام و صبحانه فردا بودیم ، گفتیم ساعت ۹/۱۰ دم در محل اقامت ماباشد. با کمی تاخیر ساعت ۹/۳۰ بارها راروی بار بند ماشین گذاشتیم و ۶ نفرمان داخل لندروور نشستیم به سمت قطور سویی از مسیر غیر متعارف که کمتر کسی این مسیر را بلد است راه افتادیم. الیاس آدمی بسیار پرتحرک ، سرزنده ، جوان ، پرانرژی و خوش مرام به نظر می رسد. این جوان یک پارچه آتش است. به نظر من آدم بیش فعالی است . خلاصه از مسیری غیراز مسیر آسفالته و همگانی (اردبیل- لاهرود- شابیل) ، از جاده کوهستانی و گاها مالرو مارا به سمت قطور سویی برد. منطقه تا دلت بخواهد بکر، زیبا و چشم نواز است چادرهای عشایری در پهنای دامنه وسیع سبلان آدم را به اعماق تاریخ می برد. برای من تپه ماهور ها ، گله های گاو(البته

دورگه)، که در این دامنه خوش منظره مشغول چرا هستند، **مه های گوسفندان با پیش قراوولی بزها**، سگ هایی که دورا دور گله و چوپان چرخ می زنند، بسیار زیبا و لذتبخش می باشند. ازدل بقیه هم سفران خبر ندارم ولی خودم بشدت تحت تاثیر این فضای دل انگیز مسرور وشادمانم. چهل سال پیش که از شابیل تا سبلان را پیاده وبا کوله پشتی های سنگین می پیمودم از این صحنه ها زیاد دیدم و درآن زمان نیز از این فضای بکر وطبیعی بشدت لذت بردم. فضای طبیعی و بشدت مسحور کننده ای که امروز می بینم اگرچه در نگاه اول با فضای چهل سال پیش یا شاید صد سال پیش هماهنگ می نماید، ولی وقتی خوب دقت میکنی وبا نگاه تیز بین همه جوانب را می بینی تحولات جالبی را در این منطقه به ظاهر بکر پیدا میکنی. **اولین تغییر جاده کوهستانی وماشین روست** که محصول عصر جدید است. یعنی در زمان چهل سال پیش کوچکترین نشانی از جاده ماشین رو در دل کوهستانها ی منطقه وجود نداشت. دومین تغییر اینست که **اسب والاغ تقریبا جای خودرا به نیشان آبی و پیکان بار** سپرده خود به آن دوردست ها منتقل شده اند. سومین تغییر **اصلاح نژاد گله ها به خصوص گا وها ست** که بصورت دورگه ما می بینیم. چهارمین تغییر دسترسی عشایر به **وسایل ارتباطی خصوصا تلفن همراه است.** قطعا تغییراتی دیگر هم وجود دارد که ازچشم من پنهان مانده است. البته همه این تغییرات شامل کل مناطق روستایی وکوهستانی کشور مان ایران عزیز میباشد. دراینجا من حکایت **پرت شدن ناگهانی وشدید جامعه سنتی ایرانی** (بخصوص روستایی وعشایری) به **جامعه مدرن** را به عینه می بینم. چادرهای عشایری قطعا متعلق به گذشته خیلی دوراست، زندگی چادر نشینی قطعا بخش بزرگی از فرهنگ سنتی گذشته را با خود حفظ کرده است. حضور نیشان آبی و تلفن همراه، لندرو وشلوار لی در دل مناطق عشایری می تواند حکایت جامعه مدرن در دل جامعه سنتی باشد. اینجاست که می گویند ما **دروسط جامعه سنتی ومدرن دست وپا می زنیم.** این دست و پا زدنها ادمه خواهد داشت تا اینکه یا یکی بر دیگری غلبه کند یا اینکه سالها درتعارض و جنگ ودعوا با همدیگردرکنار هم به حیات خود ادمه دهند، یا اینکه با تلاش متخصصین امر جامعه شناسی روستایی وعشایری، وسیاست عمومی کشورداری، وتاریخ و... سنتزی **متنا سب با روحیه وفرهنگ، ودین ومذهب کلا با مختصات عمومی کشور از دل تقابل سنت و مدرنیته برای جامعه ایرانی ساخته وپرداخته شود.** به امید آن

روز. مثل اینکه از اصل مطلب کمی فاصله گرفته ام. حال برمیگردم به گزارش مسیر کوهنوردی. الیاس با سرعت برق و باد در این جاده خاکی کوهستانی که درپاره ای از مسیر حتی مالرو هم نیست ، مارا به سمت قطور سوی می برد **(نیم ساعت تاخیر صبح باعث شتاب بیشتر او شده است)**. گاهها از سرعت زیاد او ترس به سراغم می آید ولی گریزی نیست باید بر ترس غلبه کنم. متاسفانه در همان روزها که مسیر شایبل به پناهگاه به علت ازدحام بیش از اندازه کوهنوردان به شدت شلوغ شده بود دوتا لندرور بعلت عجله و سرعت زیاد چپ کردند که باعث مصدومیت چند تن از کوهنوردان شدند **(با این حساب ترسم بیهوده نبود)** البته قدرت لندرور هم فوق العاده است و باید به آن اعتماد کرد. ساعت نزدیک به ۱۱ صبح به قطورسویی رسیدیم. داستان قطور سوی را باید در گزارشی جداگانه اگر فرصتی دست داد بنویسم. الیاس بیش از ما عجله داشت و حاضر نبود در اینجا توقف کند تا ناهاری بخوریم. **نهایتا راضی شد ۱۰ دقیقه توقف کند تا ما از کباب قطورسویی محروم نشویم**. به فاصله ده دقیقه کباب چنجه فوری آماده شد . بصورت ساندویچ لای نان گذاشتیم و با خود به پناهگاه بردیم . در اینجا گوسفند را جلوی چشم مشتری می کشند و درجا کباب چنجه و کوبیده از آن گوشت به قیمت سیخی ۳ هزار تومان با نان اضافی و مکفی تحویل مشتری میدهند. قیمتش انصافا خوب است ولی در سلامت و بهداشتش تضمینی وجود ندارد. نکته جالب اینست ، علی رغم سرو صدایی که تب کنگو به راه انداخته و مسئولین بهداشتی تا کید مکرر در استفاده از دستکش هنگام ذبح گوسفند و... دارند، در اینجا کسی که گوسفند را می کشد و پوست و دل و روده اش را خارج میکند **مطلقا از دستکش استفاده نمیکند** (شاید تب کنگو در این منطقه بعلت سردی هوا و یا دلایل دیگر وجود نداشته باشد). نمیدانم که آیا مرکز بهداشت شهرمشکین شهر نظارتی بر این منطقه دارد یا نه. طبیعی است که باید نظارت داشته باشد. **بهر حال ما دل به دریا زدیم و با همه این اوضاع و احوال از این کباب ها گرفتیم**. بعد از قطورسویی به شایبل رسیدیم که فاصله زیادی نیست . از شایبل تا پناهگاه که جاده پراز سنگلاخ و دست انداز های زیاد است به سرعت عبور میکنیم و ساعت نزدیک به ۱۲ ظهر به پناهگاه می رسیم. نفس راحتی میکشیم و از ماشین پیاده میشویم. پناهگاه نگو بازار مکاره بگو. آدمها در هم می لولند، به نظر می رسد در هر دقیقه یک لندرور با ۶ کوهنورد وارد پناهگاه می شوند. دور تادور پناهگاه به شعاع ۵۰-۱۰۰ چادر برپا کرده اند، خوشبختانه ما اتاق

رزرو کرده بودیم و از نظر جای خواب و استراحت وضعیت بسیار مطلوبی داشتیم. اتاق رزروی ما در اختیار کوهنوردانی قرار داشت که ساعت ۴ صبح برای صعود رفته و باید حوالی ۲-۴ برگردند، لذا اتاق دیگری در اختیار ما قرار دادند. در این اتاق مستقر شده کبابی را که از قطورسویی تهیه کرده بودیم را با ولع وصف ناشدنی خوردیم. پیشنهاد کردم یک ساعت بعد از نهار برای هم هوایی **تا ارتفاع ۴۰۰۰ متری برویم و برگردیم** که دوستان گفتند بعد از خوابیدن و استراحت ساعت ۴ عصر به هم هوایی به پردازیم. دوستان خوابیدند ولی من خوش خوشک راه صعود سبلان را که از پناهگاه شروع میشود در پیش گرفتم. تا ارتفاع ۴۲۰۰ متری (ثلث مسیر صعود قله) رفتم و ساعت ۳/۳۰ به پناهگاه برگشتم. البته بسیار کار عاقلانه ای کردم که بعد از نهار سنگین بلافاصله نخوابیدم. دوستان را از خواب بیدار نموده، بعد از خوردن چایی جهت هم هوایی روانه قله کردم. قرار شد تا ساعت ۵ عصر به صعود ادامه دهند و بعد از آن به سمت پناهگاه برگردند. هم هوا روشن بود هم مسیر صعود در مقابل دیدم بود **یعنی خطر گم کردن مسیر چه موقع رفتن چه موقع برگشتن وجود نداشت.** دوستان تا ارتفاع ۳۹۰۰ متری رفتند (ارتفاع پناهگاه ۳۷۰۰ متر است)، همینقدر ارتفاع دونفر از دوستان را کمی اذیت کرد و همین باعث شد **برای صعود فردا آمادگی بیشتری پیدا کنند.** ساعه ۶/۳۰ هم نوردان به پناهگاه برگشتند. قرار شد شام سبکی بخوریم و ساعت ۱۰ شب بخوابیم. برای زمان حرکت در صبح فردا صحبت‌هایی باهم کردیم و در نهایت قرار شد ساعت ۵/۳۰ صبح صعود را استارت بزنیم. آنها بیکه اتاق رزرو شده ما را در اختیار داشتند ساعت ۸ شب برگشتند یعنی صعود و فرود آنها ۱۶ ساعت زمان برد. در مقابل تعجب ما که چرا اینقدر طولانی شد و ما نگران‌تان شدیم یکی از آنها که به نظر می‌رسید لیدر آنها باشد نگاهی عاقل‌اندر سفیه به ما انداخت و گفت سبلان است **فکر کردید مثلا تپه ای را فتح کرده ایم وقتی فردا صعود کردید می‌فهمید چه خبر است.** من که چهل سال پیش در چنین فصلی سبلان را مثل یک تپه صعود کرده بودم لبخندی به اش زده نگاهی مثل نگاه خودش به چهره اش انداخته خسته نباشیدی گفتم و از کنارشان گذشتم. **راستش کمی ته دلم خالی شد** و برای دوستانم احساس خطر کردم **(در لحظه، برای چند ثانیه)** ولی بروی خود نیاورده گفتم فردا مثل آب خوردن بصورت ۶ نفری از قله بالا می‌رویم. اگرچه در گذشته خیلی دور سبلان را صعود کرده ام ولی، از مسیر و شیب و مدت زمان

صعود به قله چیز زیادی جز دریاچه روی قله و چادرهای عشایری از سبلان به یادمانده است اما براساس صعود هم هوایی امروز و گزارشهایی که خواندم مختصری پیرامون مسیر صعود (از مسیر شمال شرقی) سبلان می نویسم. از پناهگاه که شروع میکنیم شیب مسیر نسبتاً تند است درست مثل شیب ابتدایی قله چمن خودمان (ز شک-مشهد). به مرور در ارتفاع ۴۴۰۰ متری شیب کم میشود در ارتفاع ۴۵۷۵ متری آخرین شیب تند آغاز میشود که اطراف آن بخچال های کوچک سبلان قرار دارند. بعد از این شیب تند در ارتفاع ۴۷۵۰ متری یک سنگ صخره ای به ارتفاع ۱۸ متر قرار دارد که به آن سنگ محراب میگویند. از این نقطه تا قله شیب خیلی ملایم بوده و راهی کوتاه است. که بلافاصله بعد از طی این مسیر دریاچه سبلان نمایان میشود. نمایان شدن دریاچه همان و فرار خستگی از تن و جان کوهنورد همان.